





رساله عقاید صوفیه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلاة والسلام على
 رسولہ محمد وآلہ واصحابہ اجمعین بدان ای عزیز از شدک الله تعالی فی الدین
 صوفیانیکه قائلین بوحده الوجود اند بذوقی و وجدانی چنین یافته اند و بر این اعتقاد
 داشته اند که حقیقت حق سبحانه تعالی وجود است و آن وجود من حیث الحقیقت متعین نیست
 بل وجود مطلق است بآن معنی که آن وجود وجود است با اعتبار حقیقت نه اورا قید خاص است
 و نه قید عام و نه اورا قید اطلاق است نه قید نقید و آن وجود خود منقلب نگردد لآن قیة انصاف
 التقیض بالتقیض اتحادها و هما محال لآن لآن فی انقلاب الحقائق و این محال است
 پس چون حقیقت آن وجود مطلق است در خارج همیشه متحقق بود و امری نباشد از جهت آنکه سلب
 شیء عن نفسه لازم می آید و این نیز محال است از جهت آنکه هست هست است و امری نیست
 که محتاج به جزئیات باشد و امر او خود در موجودیت خویش پس بدون وجود مطلق واجب باشد و آن
 وجود را صفت وجودی قیومیت و بقا و قدم و عظمت و جلال و علم و قدرت و جمیع صفات الهیه

نهایت اندوختن وجودی چون و لا نهایت و غیر منحصراً و غیر محدود است و این صفات از آن جهت
 گاهی منفک نیستند و آن وجود را با اعتبار این صفات واجب الوجود و آنرا میگویند و آن چه
 یک است و غیره و موجود نیست و محال است که باشد از آنکه حقیقت وی تعالی وجود است و غیره
 بالکل بهر عدم نباشد پس غیر وی موجود تواند بود و از آنکه حقیقت وجود را مثل و مخالف و متضاد
 و غیره درین سه قسم منحصراً است پس غیر وی موجود نباشد و اصل همه موجودات همین است و بهرگاه
 از وی صادر اند و بذات خود همه موجودات متعین و تکلیف شده است و بلباس مخلوقات ظاهر
 آمده است و ذات او با همه صفات متعین شده خلق نگشته است سبب انقلاب حقیقت و بی صفات
 حقیقتی و ادب کمال خود است با طلاق خود و صفات حقیقتی و هم سبب کمال خود اند و با طلاق
 خود و بآن اطلاق حقیقت و اطلاق صفات خود را باین تعین جلوه نموده است پس ظاهر باین
 تعین و بلو از مات این تعین است و باطن بهمان اطلاق و بلو از مات آن اطلاق است مرتب
 البحرین یلتقیان یعنی با برزخ لایمغیان بیان این معنی است پس آنچه تعین است راجع
 بظاهر آمده و همه اطلاق راجع بباطن پس او فی الحقیقت الهی است عبدنا اما گاهی فی الحقیقت
 نیست و چنانچه حقیقت و صفات حقیقتی و الیه وی متعلق نباشد از آنکه انقلاب حقیقت وی محال است
 و از آنکه صفات حقیقتی و می از آن حقیقت نیز محال است پس الهی عبدنا باشد و چون عبد بود همه تمام
 باصل خود و به باطن خویش باز گردد و نظر ازین تعین بر دارد و بر باطن گذارد و این شعور بالکلیه
 قانی گردد تا ذات و صفات وی که متعین اند منبسط گردند بذات و صفات حق متحد باشند چو انبساط
 ذات و صفات حق در آن وقت این بنده گانه هو باشد و عبد الهی نگردد و این است کمال آن
 بنده اما گاهی فی الحقیقت الهی نشود از آنکه چون تعین آن بنده و صفات آن بنده بالکلیه انبساط
 پذیرد و بالکلیه نماند که تمام منبسط گردد و که متحد باشد با حق پس کمال بنده این است که در وی
 حق جلوه گر باشد و آن بنده انبساط و اتحاد با حق پذیرد چنانچه گانه هو گردد و عبد الهی نشود
 این است تحقیق محققان و عقیده گروه صوفیان و ذوق و جلدان عارفان اگر عارفی از شعور

خود بالکلیه کم گردد و خود را همچون جسد و هو هو گوید معذور است و آگاه نیست از حقیقت حال
 خود و چون بهشمار شود و از حقیقت حال خود خبردار گردد خود گوید که مال من اینست که من عبد الله
 نما باشم چنانچه حضرت سلطان العارفين با يزيد بسطامي قدس سره العزیز می فرمایند ان قلت
 یوم ما سجدانی ما اعظم شانی فانما الیوم کافر مجوسی و انما اقطع زنا رسی و اقول
 اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله چون سلطان العارفين
 از حقیقت حال خود خبردار شد گفت اکنون مسلمان شدم حقیقت حال نیست که آن حقیقت
 مطلق را باین تقید و ریاضی اتحاد و تباین تا مسلمان حقیقی شود و کلمه طیبه را تمام دریا بدو گزید و لا اله
 الا الله حاصل باشد و محمد رسول الله حاصل نه و آن حقیقت مطلقه باین نمودن تقیدات
 مطلق است و صفات حقیقیه و اطلاقیه و می همچنان مرجع همه تقیدات است و او اله همه موجود
 و سجد و همه و اینها همه راجع و عابد و ساجد و ایند و از آن حقیقت نزول کلام است و ارسال صل
 و آن حقیقت امر است و نامی و این مقیدات ماسوره محال تصرف می و منظر است که لودی
 در منظر می اسم مادی در کلام است و در منظر می اسم مفضل در کار مال آن تبرجم و مال این بقهر پس
 منظر می مرحوم آمد و منظر می مقهور آن منقسم خجاست است و این معذب بعذاب جنم و این
 مرحومیت و مقهوریت و این راحت و الحاح راجع بمقیدات آمد و راجع بآن حقیقت نه از آنکه
 آن حقیقت ستره است از اینها بمرتبه اطلاق خود و ظهور این راحت و آلام باعتبار این تقیدات
 نه باعتبار آن اطلاق با آنکه امر و مامور همچون است و بآن اتحاد امر با مرتبت خود و مامور با مهور
 خواست چنانچه حضرت شیخ محی الدین بن علی عربی در فتوحات مکیه میفرماید هو عین کل
 شی فی ظهوره و ما هو عین الاشیاء فی ذواتها بل هو هو و الاشیاء
 اشیاء این سه جدان محققان و عقیده حضرات صوفیان رضوان الله تعالی علیهم اجمعین
 ایشان را با اعتقاد علماء اهریج روی مخالفت نیست مگر در ربط حق بعالی علم علماء ظهور ربط
 ارباب حق بعالی می دهند و تباین حقیقتین و علماء باطن ربط ذات حق بعالی می دهند و تباین

حقیقتین و اتحاد بی انتظام و تجزیه و تبعیض پس نزدیک ایشان یک حقیقت آمد اما در مرتبه
 مرتبه حق و مرتبه عالم و احکام مرتبه بر آن هر دو هیچ مخالفت نیست احکام واجب بر واجب مترتب
 میسرند و احکام عالم بر عالم و احکام آن برین مترتب نگردد و احکام این بر آن مترتب نشود
 این است صراط المستقیم - ای دنیا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب
 علیهم ولا الضالین آمین علما و علما هر بر بنا خود هیچ طور از اطوار یگانگی بر عالم روا
 نمائند بلکه کفر بنده را بر آن نزدیک ایشان عالم را با حق هیچ وجه یگانگی نیست و صوفیان بر بناس
 خود همه اطوار یگانگی بر عالم جایز دارند بل جزوی و رکنی از ایمان شمارند از آنکه نزد ایشان حق ثابت
 امانه جدا گانه و بیگانه از عالم و نه متحد و یگانه با او زیرا که نزد ایشان حقیقت الوجود یگانگی است و من حیث
 الامر اتب یگانگی و ثبوت ایمان بدو رکن است یگانگی و بیگانگی و آن یگانگی و بیگانگی بدو امر است
 امر الحق و العبد و جمیع الامور من المذکورین را ایمان تمام و کامل میدانند لان فی ثبوت
 الحق و العبد بلاتباين و اتحاد پس کسی که بوجدان و ذوق بی تباين و اتحاد هر دو مرتبه را
 برابر دارد و حقیقت وجود را با جمیع الکیهات حقیقه و با جمیع قیودات خلیقه دیدار کامل و کمال میکند
 و کسی که باستیلا و وجود و با استیلا و حق مرتبه خلق را محسوس از او مغلوب الحال گویند و وجود را
 دارند و مرفوع القلم شمارند ان الله لا یؤخذ بالعشاق بما صدر منهم و کسی را که رویت
 خلق حق را سائر آید اگر آن محجوب گویند و کسی که بجز علم و وحدت یا بتوهم حفظ آن علم مرتبه خلق
 را بر دارد و او را محذور و نذیق گویند و کسی که علم و معرفت و وحدت را چنانکه مذکور است بدانند و بدان
 حقیقه صحیح دارد و مراقب بیان بود و او را عالم ربانی خوانند و امید است که او بطفیل این علم و عقیده
 و مراقبه بدرجه کمال رسد درین جهان یا در آن جهان و کسی که مراقب نبود و آن علم و عقیده
 صحیح را در او هم چنین می ازین نصیب ظالی نبود و ازین خطا عاری نباشد و هر که این علم و عقیده
 صوفیه را یاد دارد و هر سئله این رساله را به تحقیق بداند از زلت صوفیان خامان و از زلت و از زلت
 زندیقان و از اتحاد و محمدان و از اباحت ابا حقان نجات یابد و بدرجه صدیقان رسد و الله اعلم

بالصواب صوفیان آن حقیقت را حقیقت وجود است پس چیست به مرتبه تعیین و ذات بحث
 خوانند مانند بآن معنی که مفهوم سبب تعیین و بحیثیت آنجا ثابت باشد و نیز این مرتبه را مرتبه احدیت
 و مرتبه غیب هویت و مرتبه لاهوت خوانند پس هیچ اسمی که در این وجود فایده دیگر دهد و اندازد چون
 آن حقیقت را بعبای مطلق و علم اجمال که یافت خود است مر خود را ذات خود یافت جمیع شیوه‌هاست
 یعنی اسماء الهی و کونی بی امتیاز یکی از دیگر است ملاحظه نمایند وحدت گویند و حقیقت محمدی صلی الله
 علیه و آله و علی آله و اصحاب پس سلم خوانند و تجلی اول و تعیین اول و تنزل اول نامند و چون آن حقیقت
 بعلم مفصل که یافت خود است باصفیات و اسماء الهی و کونی مفصلاً با امتیاز یکی از دیگر است ملاحظه نمایند
 و احدیت و اکسیت و حقیقت انسانی خوانند و دانش خود که درین مرتبه است مراکوان را تعیین علی و علیا
 نامند مانند و این همه وجدان و شعور و علم و شعور و مراوراد سه طریقی منقسم است و این همه مراتب مذکور را
 قدیم بنمایند و تقدیم بر دیگر است تقدیم و تاخر رتبی دانند نه مکانی و زمانی و چون آن حقیقت
 منسلب شود به عالم نورانی آن را عالم ارواح و عالم ملکوت و عالم مثال خوانند و چون آن حقیقت منسلب
 شود به عالم جسمانی آن را عالم اجسام و عالم شهادت و عالم ناموس گویند و چون آن حقیقت منسلب شود
 و مقید باشد به جمیع مراتب مذکور جسمانی و نورانی و احدیت و وحدت انسانی گویند و چون آن حقیقت
 بعد از این مقید در انسان بنظر گردد و متشیع گردد و جمیع مراتب مذکور در وی ظاهر گشته باشد و خود را
 کامل گوید و آن انسان کامل گویند و آن اجساد و انساج بکمال و اکمل مرتبه در صورت
 محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم دارند و ختم نبوت بهم برین وجه شمارند و از عبارات سابقه معلوم
 شد که کمال مقید بدو وجه گاه داشتن است و گاه اطلاق و وجه تقید که در دست اما چون آن حقیقت مطلقه
 مقید شد بحد مقید شدن به تقید خود کرد و عادت گرفت و به تقید بهر تقید رسید و وجه
 اوصاف مقید به تقید عادت گرفتند و آن حقیقت مطلقه را اوصاف آن حقیقت راست تر آمدند
 و از آن حقیقت بیگانه داشتند و جهت تقید بر آن غالب بر احکام و لوازم تقید بر وسع و استواری شد
 اکنون طریقی رجوع مقید سوی مطلق این است که وجه اطلاق را بر وجه تقید غالب کند و همیشه

مراقب بوجه اطلاق باشد هیچ وجه ملاحظه بوجه تقید نکند و هر طریق که وجه تقید فراموش شود آن طریق لازم گیرد و فرض را قائل اند و هر امریکه وجه تقید را غلبه دهد در کثرت و درونی اندازد آن امر را قاطع الطریق داند و آن طفت نشود و اگر آن امر را مورد نیویست واجبست که آنرا با کلیه ترک کند و اگر آنرا مورد نیویست پس ببیند که اگر آن امر از مفروضات سنت یا از سنن رسول است یا نه و اگر این ضروریست و اگر این بانیست آن را هم ترک کند اگر چه آن امر از چیزات حسنی باشد حاصل الکلام هرگاه یک وجه اطلاق را غلبه دهد فرض راه دمی آن کار راست اندا که فرض راه دمی آن است که وجه اطلاق را حاضر آورد از بیخاست که گفته اند خمس الدنيا والاخره صفت عاشقان است تقیه را نگاه داشتن بر وجه صلیق فرض آمده است و هرگز ملاحظه بوجه تقید نکند و اگر نخواهد که هر دو وجه را نگاه دارد ممکن نیست که غلبه وجه اطلاق حاصل نماید از آنکه تقید بوجه تقید عادت گرفته است و تقید لوازمات اول لازم حال را آورده اند مانع وجه اطلاق آیند و سعی خود کشند بحد ممکن نیست که نگاه داشتن دو وجه وجه اطلاق را غالب آورد بعد از غالب شدن وجه اطلاق لطفت بود تقید نمود و مراقب بآن وجه باشد آن وجه را حاصل کند در آن وقت ممکن است که وجه تقید بآن طریق حاصل آید که وجه اطلاق را حاجب نباشد و مانع نیاید چون آن وجه تقید حاصل شد بدرجه کمال رسید و مساوی الطریقین گشت انبیا صلوات الله علیهم که بخت آموخته بودند بوجه اطلاق آورده بودند و اصل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هم بجهت ایشا از هر دو وجه داده بخی کردند و بدجوت نفی فرستادند و گرنه بنی و رسول نتواند شد و بنی و رسول را صلی الله علیه و آله و سلم فرمود آن هر دو وجه بکمال مرتبه داده بودند از آن وجه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم خاتم النبیین آمد -

فافهم هذا الطريق و قائل و توصل و اعمل علیه خاتمه

ردیف	مسئله	دلائل وجود مطلق
۱	حقیقت حق بجا واقع وجود است	آن وجود من حیث الحقیقت متعین نیست بل وجود مطلق است بآن معنی که وجود وجود است باعتبار حقیقت -
۲	وجود منتزعه و عاری است انبر تابد	نه اورا قید خاص است و نه قید عام نه اورا قید اطلاق و نه قید تقید -
۳	آن وجود منقلب مگر در	لان فیہ اتصاف بالنعیض بالنعیض و استحاد ہما و ہما محال لان فیہ انقلاب بحقائق و این محال است -
۴	مطلق در خارج همیشه محقق بود امر کلی باشد	از جهت آنکه سلب شی عن نفسه لازم می آید این نیز محال است که هستی وجود او ذهنی نیست که محتاج بجزئیات و افراد باشد در موجودیت خویش بخارج -
۵	آن وجود مطلق جوہر باشد	که صفات وجودی نسبت و بقا و قیود و نسبت و محال علم و قدرت در جمیع صفات آئیند بآن وجود ثابت باشند
۶	آن وجود چون دلائل و غیر منتزعه و غیر محدود است	این صفات الہیہ گاهی آن وجود منقلب است که آن وجود باعتبار ہمین صفات واجب الوجود الہی است -

۷	آن وجودی نیست و غیر وی بالکلیه جز عدم نباشد	از آنکه حقیقت وجود را مثل و مخالف و ضد نیست و غیر درین سه قسم مختصرت پس غیر وی موجود نباشد -
۸	اصل هر وجود است و همه کائنات از او صادر شده	یعنی آن وجودیات خود همه وجودات متعین و تکلیف شده ببلایس مخلوقا ظاهر آمده و ذات او با همه صفات مقید شده خلق نگاشته بی انقلاب حقیقت و صفات حقیقه خود -
۹	آن وجود ظاهر باین تقید است و باطن همان مطلق خود	پس آنچه تقید است راجع بظاهر آمده و همه مطلق راجع بباطن مرجع البحرین باین میانینها بزرگ لایمضیان درین معنی آن است عبد نما اما گاهی در حقیقت عبودیت شود و چرا که در تصور انقلاب حقیقت لازم می آید و انقلاب حقیقت ایست و صفات حقیقیه می باشد
۱۰	آن حقیقت مطلقه باین نمودن تقیدات مطلق است	صفات حقیقه و اطلاقیه وی همچنان مرجع همه تقیدات است و او آنکه و معبود همه و معبود همه و همه تقید راجع و عاید و صادر و صادر -
۱۱	و از همان حقیقت نزول کلام و ارسال استلحی چون آمر و نای	یعنی این مقیدات ماسور او بند و تحمل تصرف می و نظام هر اسما و صفات وی که اعیان علیه الهیه اند -
۱۲	در نظری اسم بادی در کمال است و در نظری اسم مستل در کار	یعنی مال آن ترجمه مال این فقیر پس مرحوم و مقهور و مطهر است و غنیم بنوعات جنت و مغرب بغداد بچشم نظهر است و مرجعیت و مقهوریت و راحت و الم راجع باین مقیدات آمده و راجع بآن حقیقت از آنکه آن حقیقت بمرتبه مطلق خود ازینها منزه است -
۱۳	و این استخوان و امر بامریت خود ماسور با سورت خود	چنانچه شیخ محی الدین بن علی عربی در فتوحات کی میفرماید و معین کل شیئی فی ظهوره و ما هو معین الاشیاء فی زواجرها بل هو هو و الاشیاء اشیاء -



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على رسوله محمد وآله واصحابه اجمعين
طالب حق را بايد دانست که مراتب وجود با اصطلاح صوفيه ضلوان الله تعالى عنهم اجمعين
پنج عالم است لا محوت و لا بقاء و جبروت و ملکوت . ناسوت بيان نمراتب ناسوت کرده است
تا بتدریج راغبیدن آسان گردد و ناسوت با اصطلاح ایشان مرتبه پاکست که آنرا عالم شهادت
نیز گویند و آنرا از عرش منظر است تا مرکز خاک و این همه عین سیزده جنس است اول عرش مجید
که در شرح بخاری احمد شیب قسطلانی از بعضی سلف نقل میکند که عرش عظیم از یاقوت مستخرج
است و در سه میان و دو جانب و پنجاه هزار سال راه است و وسعت از طرف بالا پنجاه هزار سال
راه است و از طرف پایین نیز پنجاه هزار سال راه است در قضا اهل اعمال حدیث مرفوع است که عرش
صد بار است و بیست و یکمان دوزمان که پادشاه اند و از قضا است سیر یکایه تمام ننوا اند کرد و بعد از آن
کرسی است که زمین بهشت است مجموعه درجات عظیمه بهشت هزار و ششصد و نمانده است بعد
فلک محل که آسمان اول است و بعد از فلک ششمی بعد از فلک میرنج بعد از فلک شمس بعد از فلک
بعد از فلک عطارد بعد از فلک قمر که آسمان هفتم است از بالا و آسمان اول است از طرف پایین و در
شرح امام فاضل و غیره چنین مقرر کرده اند که کرسی و آنچه در دست بعرض حیدر دل است و در میان

وسیع و بهت آسمان نسبت بکری همین حال تعد از فلک هم فم کرده آتش است که آنجا شهب میشود
کرده هواست که در آنجا ابر و غیره میشود بقده کرده آب است که عبارت از دمای محیط است و در داخل
کرده آب زمین مثل گروگان افتاده است و زیاده از نصف زمین غرق است و نصف کم او بر سر
و آن نصف بیرون و دو قسم است یک قسم محض و بیرون است که نشان عمارت در او اصلا مطلقا هیچ
و نیست و یک قسم که او را معموره گویند و آن ربع سکون است و در او دریا و میه و انهار و کوه و غیره
واقع است و مسافت آن یکصد و بیست ساله است از آن نود ساله راه یا حوج و با حوج که از فرزند
یافت بن نوع است می باشند و دوازده ساله راه حبشه می باشد و بیست ساله راه رومیان می باشد
و سه ساله راه عرب می باشد و بیست ساله راه مردم متغ می باشند چنانچه این تفصیل امام احمد
خطیب قسطلانی در شرح بخاری از بعضی کتب نقل کرده اند و در زمین مخلوقات بسیارند چنانکه
نسبت بملاک و شیاطین و جن آدم از هزار یک میشود این هم در شرح مذکور است که تمام زمین باین
وسعت نسبت با سمانها مقدار شش است چنانچه بزرگی گفته است **ایات** جهان در جنب
این نهضت مینا و خوشخاشی بود بر روس و دریا به بین خود را گزین ششاش چند می و سفر و گز
بر بر روت خود بخند و بطریق اختصار ناسوت تمام شد اما ملکوت پس باید دانست که عالم ملکوت
منقسم بدو قسم است ملکوت اعلی و ملکوت اسفل و ملکوت اعلی ارواح را گویند و اسفل عالم مثال را
گویند و این عالم مثال بالامی عرش است و وسعت او آنقدر است که تمام عرش و آنچه در دست
گویند حلقه انگشته می است در صحرا می عظیم چنانچه شارح فیضی و غیره فرموده اند و عالم مثال بزرگ است
و در میان عالم اجسام که ناسوت است و در میان عالم ارواح که مجرد نوریه هستند و هر موجودی را
کائناتها کائنات صورتی درین عالم مناسب آن عالم است که فیض از ارواح گرفته با اجسام
عبر ساند و آنرا عالم خیال نیز نامند اما ملکوت اعلی ارواح است و آنرا عالم امر نیز می نامند و
آن عالم است که اشیاء حسی بدان راه نیابد و موجودات آن عالم بر دو قسم است قسمی هستند
که بوجهی از وجود عالم اجسام تعلق ندارند و ایشان را کربان گویند و ایشان نیز دو قسمند

قسمی از عالم مطلق خبر ندانند و حاصل فی جلال الله و جماله منتهی خلق و ایشان را
 همیشه خوانند و قسمی دیگر از ایشان حجاب بارگاه الهیست اند و وسایل فیض ربوبیت را فکند
 اینها روح اعظم است که روح محمدی است صلی الله علیه و آله و سلم که فیض از حق سبحانه تعالی
 گرفته بحیث روح میرساند نسبت روح اعظم بحیث روح عالم میرسد چه ارواح و چه مثال و چه شهادت
 چون نسبت نفس انسانست به بدن تا آنکه فیض از آنجا رسد ممکن نیست که وجودی باشد چه چیزی در خارج
 صورت بندد قسم دوم از قسم اول آنها بعد از اجسام مخلوق دارند تبدیل و تصرف که هر نوع انسانی
 را که روح مجزوه است که تمام تعلق و تصرف آن شخص سو قوت بر اوست هر چه استعداد بدن و نفس است
 بمقتضای آنست موافق آن از روح فیض گرفته بدو میرساند بواسطه صورت مثالی آن شخص که
 در عالم مثال است و چندین هزار ارواح ملک و غیره هر چه و مبادی هر این ارواح مجزوه را هستند که ترا
 نیز ملکوت اسفل گویند تا آنکه اهل کشف گویند تا نسبت فرشتگان باشند یکی از درخت بیرون نیاید غیر
 صلی الله علیه و سلم فرمودند **ان لكل شیء ملكا و نیز فرموده منزل لكل قطره**
ملك همچنین در احادیث دیگر ملک الجبال و ملک الیخ و ملک الرعد و ملک البرق و ملک السحاب
 آمده است بالجمله هر چه در عالم ناسوت میشود از کون و فساد حتی بالحکمت و السکون
 اهل فیض حق سبحانه تعالی اسما را الهی را که ارباب عقیده هستند میرسد و از آنها بواسطه اعیان ثابت بر روح
 اعظم میرسد و از روح اعظم با روح آنچه لایق استعداد اوست آن فیض سما میرسد و هر روح بواسطه
 صورت معانی در ناسوت خود تصرف میکند و لیکن بعضی شعور دارند چنانکه از افراد انسانی و حیوانی و بعضی
 شعور ندارند چنانچه افراد نباتی و جمادی اگرچه تحقیق خاص همه را شعور و ادراک هست که اهل کشف میدانند
 اما کشف کردن آن مستور نیست و آنچه مذکور شد تمام عالم ملکوت بود و جبروت بالاسی از عالم جبروت
 است که صفات الهیست و آن عالم واحدیت است که مثلث است بر جمیع اسمای الهی و کیانی
 بطریق تفصیل بر یکبارگیست و هشت اسمای الهی و هشت اسمای کیانی مقرر شدست نموده اند
 چنانکه تفصیل اینها در دایره واحدیت که در جام جهان نما مذکور است محققین فرموده اند و هر یک از این

وسیع، هفت آسمان نسبت بکسی بعین حال تبع از فلک هفتم کره آتش است که آنجا شهب میشود
 کره هواست که در آنجا ابر و غیره میشود آنچه کره آب است که عبارت از دریای محیط است و در داخل
 کره آب زمین مثل گردگان افتاده است و زیاده از نصف زمین غرق است و نصف کم او بیرون
 و آن نصف بیرون دو قسم است یک قسم محض و بران است که نشان عمارت در او اصلا مطلقا هیچ
 وجه نیست و یک قسم که او را سموره گویند و آن ربع سکون است و در او دریا و میدانها و کوهها و شهرها
 واقع است و مسافت آن یکصد و هشت ساله است از آن نود ساله راه با جوج و با جوج که از زمین
 یافتن نوع است میباشند و دوازده ساله راه جوش میباشند و هشت ساله راه رویان میباشند
 و سه ساله راه عریب میباشند و هفت ساله راه مردم متع میباشند چنانچه این تفصیل امام احمد
 خطیب طلمانی در شیخ بخاری از بعضی کتب نقل کرده اند و در زمین مخلوقات بسیارند چنانکه
 نسبت ببلایک و شیا طین و جن آدم از هزار یک میشود این هم در شرح مذکور است که تمام زمین با این
 است نسبت با انسانها مقدار ششاش است چنانچه بزرگی گفته است **ایات** جهان در جنب
 این یقین یثنا و چو ششاشی بود بر روی دریا و بین خود را کرین ششاش چندی و سزدر
 بر برودت خود بخند می - بطریق اختصار ناسوت تمام شد آنا ملکوت پس باید دانست که عالم ملکوت
 منقسم بدو قسم است ملکوت اعلی و ملکوت اسفل و ملکوت اعلی ارواح را گویند و اسفل عالم مثال را
 گویند و این عالم مثال بالای عرش است و وسعت او آنقدر است که تمام عرش و آنچه در او است
 گویا حلقه انگشتری است و در صحای عظیم چنانچه شارح قصری و غیره فرموده اند و عالم مثال بزرگ است
 در میان عالم اجسام که ناسوت است و در میان عالم ارواح که مجرد نور هستند و هر موجودی را
 کائناتها کان صورتی درین عالم مناسب آن عالم است که فیض از ارواح گرفته با اجسام
 میسازند و آنرا عالم حیال نیز نامند اما ملکوت اعلی ارواح است و آنرا عالم نیز می نامند و
 آن عالم است که اشیا و جسمی بدان راه نیابد و موجودات آن عالم بر دو قسم است قسمی هستند
 که بوجهی از وجود عالم اجسام آملق ندارند و ایشان را کروبان گویند - و ایشان نیز دو قسم

قسمی از عالم مطلق خبر ندارند و عالمی در جلال الله و جمال منتهی خلق و ایشانرا
 همیشه خواهند فهمید دیگر از ایشان حجاب بارگاه الوهیت اند و سایه فیض ربوبیت و افکندن
 اینها روح اعظم است که روح محمدی است صلی الله علیه و آله و سلم که فیض از حق سبحانه تعالی
 گرفته جمیع ارواح میرساند نسبت روح اعظم به جمیع عوالم میرسد جدا روح و چه مثال و چه شهادت
 چون نسبت نفس انسانی است به بدن تا آنکه فیض از آنجا رسد ممکن نیست که وجودی باشد و چه چیزی در خارج
 صورت بند و قسم دوم از قسم اول آنها عالم اجسام مطلق دارند بتدبیر و تصرف که هر نفس انسانی
 را که روح مجرده است که تمام معلق و تصرف آن شخص است و قوت بر اوست هر چه استعداد بدن و نفس است
 بمقتضاست آنست موافق آن از روح فیض گرفته بدو میرساند بواسطه صورت مثالی آن شخص که
 در عالم مثال است و چندین هزار ارواح ملک دیگر نیز زهد و مساوی بر این ارواح مجرده را هستند که نرا
 نیز ملکوت اسفل گویند تا آنکه اهل کشف گویند تا نسبت فرشته نباشند بهرگی از درخت بیرون نیاید فیض
 صلی الله علیه و سلم فرمودند **ان لكل شیء ملكا** و نیز فرموده **ینزل نکل قطرة**
ملكاً همچنین در احادیث دیگر ملک الجبال و ملک الیرج و ملک الرعد و ملک البرق و ملک السحاب
 آمده است بالجمله هر چه در عالم ناسوت بشود از کون و فساد جتی بالحکمت و السکون
 اول فیض حق سبحانه تعالی اسما را الهی را که در باب مقید هستند میرسد و از آنها بواسطه اعیان ثابت روح
 اعظم میرسد و از روح اعظم بار روح آنچه لایق استعداد است آن فیض اسما میرسد و هر روح بواسطه
 صورت معانی و ناسوت خود تصرف میگرد و لیکن بعضی شعور دارند چنانکه از افراد انسانی و حیوانی و بعضی
 شعور ندارند چنانچه افراد نباتی و جمادی اگرچه تحقیق خاص همه را شعور و ادراک است که اهل کشف میدانند
 اما کشف کردن آن دستور نیست و آنچه مذکور شد تمام عالم ملکوت بود و جبروت بالاسی و عالم جبروت
 است که صفات الهیست و آن عالم واحدیت است که مشتمل است بر جمیع اسمای الهی و کیانی
 بطریق تفصیل هر یک برست و هشت اسمای الهی درست و هشت اسمای کیانی مقرر نموده اند
 چنانکه تفصیل اینها در دایره واحدیت که در جام جهان نما مذکور است محققین فرموده اند و هر یک از این

اسامی الهی را حقایق الهی گویند و اسامی کیانی را اعیان نامند و همیشه فیض اسامی الهی که
 از باب مقیده اند با اسامی کونی که اعیان نامند و مظهر هستند سیرسد و از آنجا بواسطه روح اعظم
 بخارج میرسد چنانکه گذشت و این مجموع را جبروت خوانند و بالاسی این مرتبه ذات الهی است
 که با هوت گویند و آن عالم وحدت است یعنی حق سبحانه تعالی بوحدهت خویش متصف بصفت
 احدیت است که اسقاط جمیع اعتبارات و سلب جمیع صفات و نیز متصف بصفت واحدیت است
 که اثبات جمیع اعتبارات و انصاف جمیع صفات است و این مرتبه و درجده موجودات است
 و این مرتبه را حقیقت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم نیز گویند بعد از آن چنان سبب در مظهر محمدی
 صلی الله علیه و آله و سلم این کلمات سومی الوجوب الذاتي بطبیور میوست چنانکه مرتبه جبروت
 حقیقت انسانی را گویند از آنکه هر چه در هست از اسامی الهی و کیانی و از افراد کامل و ناقص و غیر شهاد
 و در هر انسان تا بحال است اگر استعدا و او را کند بطبیور تا یکسبب جمیع سالکان با اعتقاد و
 اکثر اهل کشف تا بحجرت نمیشود و بعضی محققین چنانکه حضرت شیخ غنی الدین ابن علی العربی
 و حضرت پیر این ضعیف عین الاعرف برین است که سیه عارف محقق یا خوت یا فرو کامل که بر قدم
 محمد صغنی صلی الله علیه و آله و سلم باشد بوجه تبعیت تا با هوت میرسد یعنی میرا و متصف با اول مرتبه میشود
 اما دیگران را بعد از رسیدن بحجرت نمایند و آن مرتبه میشود و آنکه متصف با آن نمیشود اینهمه مراتب را بعد از گذر شدن
 داخل تعین اول بوند که شامل جمیع تعینات است و بالا ای مرتبه بالاترین است که لا هوت گویند که علم صحیحی
 و ولی بلکه کمال و نرسیده است و نخواهد رسید در دنیا و آخرت بخلاف اینست بقه الحمد لله علیه
 کما حال تمام شد رساله عوالم خمس من تصنیف حضرت قدس سره العارفین المحدثین شاه
 بخش محمد شاه عیسی جند الله صی الله عنهم نقطه



دقیق

بسم الله الرحمن الرحيم

خلق بعد از ارتفاع کثرت عین حق است اگر لام جمال که عبارت از ظهور کثرت از میان برداری و نقطه تعین از سرخا برگیری بنگر که چه ماند و **دقیق** تعین حجاب وجود است اگر تو از عین وجود حق و وحشی احوال را که عبارت از حرف تاست رو کنی دانی که تعین عین وجود حق است و **دقیق** وجود مطلق چون از اطلاق و عدم انحصار خود توجه بعالم ظهور کرد اول تعین که پیدا گشت نام او وحدت شد و او را حقیقت محمدی نیز گویند و **دقیق** حقیقت تعین تو دانستی و مغایرة دور کردن میان تعین و عین حق هم فهم کرده اکنون تو در هر تعین و تجلی و در هر مرتبه همچنین فهم کن چنانچه سیاهی بی حجاب و حروف گوئی درست بود اگر سیاهی دانی که بصورت حروف ظاهر شده است عین حق بود و آن وحدت را در شاخ ظاهر شد یکی را نام احدیت که ذات آن اعتبار از جمله عبارت است منزه و مجرد است و دوم را نام واحدیت که ذات آن اعتبار همه صفات الهی و اعتبار است کیانی متصف است و **دقیق** صفات الهی دو قسم آمد یکی موقوف است بظهور مخلوق در خارج چنانچه خالق و رازق و دیگر محتاج نه چنانچه سمیع و بصیر و علیم و غیر آن از امیات صفات پس آنچه محتاج نیستند کمال ذاتی و غمای مطلق تعلق دارند و این مرتبه را تقدم

بر اساسی دیگر است و آنچه محتاج هستند بکمال اسمائی و کمال جلا و استجلا تعلیق دارند کمال جلا
 آنرا گویند که وجود باین تعینات ظاهر شد و کمال استجلا آنرا گویند که درین مرتبه حق سبحانه
 باین تعینات خود را مشاهده کند و واحدیت بنقسم بدو قسم است یکی صفات الهی و دیگر اعتبار
 کیانی و تعین واحدیت هر دو شامل است و صفات الهی آنرا گویند که وصف وجودی
 و فعلی صفت ذاتی ایشان باشد و اعتبارات کیانی آنرا گویند که صفت لازمی ایشان
 انفعال و امکان باشد و **حقیقه** لفظاً متشدد و حق و دو جا اطلاق کنند یکی در مرتبه تعین
 که عین وجود مطلق است بی ملاحظه مفهوم دوم در مرتبه الموهبت و آن عبارتست از ظهور جمیع
 صفات الهی با جلال و ظاهری وجود که در جوب وصف خاص و دست اینجا گویند و رب آنجا
 گویند که آن صفات الهی تفصیل یابند و **حقیقه** و اعتبارات کیانی مقتضیات
 اسمی الهی و مرتبه ربوبی اند آنرا اعیان ثابت گویند و ظاهر علم آنرا نیز گویند پس درین مرتبه
 یعنی صفات الهی و اعتبارات کیانی یک حقیقت جامع است و آن وجود مطلق است با صفا
 و تبعاً حقیقت انسانیت است که آدم عبارت از دست تا اینجا مراتب ظهور الهی بود اکنون مرتب
 ظهور خلقی بیان خواهد شد و **حقیقه** اول تعین باعتبار خلقت باعتبار ظهور نور محمد است
 نام او روح اعظم و عقل اول و عقل کل است او بمنزله قدرت است و این جمیع عوالم مختلفه بمرتبه
 قدس صاف و کدر تا بمرتبه تطهیر و این عالم ارواح نامند و فرشته که در صف اول عالم ارواح
 او را روح القدس گویند و آخر او جبرئیل امین است و بالانی این مرتبه ارواح هر چه مذکور شد
 در عالم غیب نمرده اند و **حقیقه** پس ازین عالم عالم مثال است و آن عبارت است
 از صور مرکبات لطیفه که قابل تجرّی و تبعیض نیستند که آنرا خیال متصل نامند پس چنانکه
 که درین عالم موجود است بواسطه اوست یعنی اول فیض فیاض مطلق به عالم ارواح میرسد
 و از دلبالیم مثال و از دلبالیم حس و **حقیقه** پس ازین عالم عالم شهادت است و آن
 عبارتست از عرش رحمان تمام کز خاک بدین تفصیل اول عرش پس کرسی و فلک

و فلک ششتری و فلک مریخ و فلک شمس و فلک زهره و فلک عطارد و فلک مکرره و فلک مکرره
و مکرره آب و مکرره خاک و موالید ثلثه معدن نبات حیوان و **حقیقۃ** انسان کامل
این جمیع عوالم را شامل است و مقصود از ظهور این مراتب دست کرد و جود این مراتب
شده تا با انسان پیوسته از انسان بخواس انسان در این مراتب خود را مشاهده میکرد که معراج
عبارت از دست پیرت کسوتی دیگر پوشیده جلوه دیگر کند و مظهر دیگر نماید بهر اظهار دیگر
اگر خواهی که این مراتب در تحت توجه و سیر تو باشد بدین شغل عروج و نزول مبداء و مستفاد
تعالی و جود مطلق تعین اول تعین ثانی عالم ارواح روح القدس جبریل امین عالم مثال
عرش کرسی فلک حل فلک ششتری فلک مریخ فلک شمس فلک زهره فلک عطارد فلک مکرره و فلک مکرره آب
کره خاک موالید ثلثه معدن نبات حیوان و **حقیقۃ** انسان و جود مطلق در اول مرتبه جمیع تعینات
شامل است انسان در آخر مرتبه جمیع را حاصل چون وجود و تنزل که در اول خود را بلباس تعین اول
و ثانی بپوشید پس لباس عالم غیب بپوشید تا بلباس انسان خود را بپوشید چنانچه تخم بلباس شاخ و شکوفه
و برگ بن خود را بپوشید تا بحدی که باز تشخیص آید چون این تخم باصل خود عروج کند می بیند که چندین
لباس هم من گرفته ام فهم من فهم و **حقیقۃ** معرفت سه نوع است معرفت افعالی و معرفت
صفاتی و معرفت ذاتی معرفت افعالی عبارت از آن است که هر فعلی که در کائنات موجود است خواه از
انسان خواه از غیر انسان بیند فعل حق سبحانه و داند معرفت صفاتی اشارت با کسوت که صفت
که در خود یا غیر خود یا بد صفت حق سبحانه داند اگر کسی گوید و سالک نشود و نگرفته در بصفت کلمه تصور کند
و خود را بصفت سیع و اگر چینی بیاید آنرا صفت ظاهر داند و خود را بصیر و اگر هم و خطره در دل
گذرد آنرا باطن تصور کند و خود را باری و اگر چینی کسی را بپوشد خود را اسطی اند و او را قاض تصور
کند و اگر در دست خود کوتاهی یا چینی بپوشد و بکشد یا باسط و قاض تصور کند و اگر خواهی که آنرا
چینی مریخ کند خود را باطن تصور کند و او را مریخ و اگر خواهی که برود چون پادشاه اسم را رفع تصور کند و چون
اسم فاض تصور کند چون بخورد خود را رازق و شکم را مریخ تصور کند و چون اگر سنگی را رفع

خود را چهار تصور کند: چون بخشد و داد که تا این زمان با اسم ظاهر حق سبحانه خود را مشاهده میکرد
 اکنون میخواهد که با اسم باطن خود را مشاهده کند الی اما نهایتاً اگر چه این اسم را گفتنی نیست
 اما از صاحب بصیرت منع کردنی هم نه و چون بنویسد تصور کند که خالق از کتم عدم بر نوحه کاغذ
 حروف در وجود می آرد و همان سیاهی بیابان لباس مختلف پیدا آید و آنچه در اسی این باشد
 تجلی ذاتی برقی گویند و آن کم باشد و اگر باشد نادیده باشد و **واقعاً** در انسان گویند
 روح در صفات حق سبحانه گویند اسم حق در انسان گویند گوش آنها گویند سمیع در انسان
 گویند چشم آنها گویند بصیر در انسان گویند زبان آنها گویند کلیم در انسان گویند و ملخ آنها گویند
 قدیر در انسان گویند عقل آنها گویند علیم در انسان گویند دل آنها گویند مرید پس انسان
 با خود را بدین تعینات آنجا نشاء او از ان مراتب ظهور با انسان رسد اگر در حقیقت بگری خود خود
 رسد بلکه فی فی خود بخود می باز و می نگر و میست یار ما هر ساعتی آید باز آرد و گری تا بوجس
 جمالش را خریدار و گری کسی دیگر بپوشد جلوه دیگر کند و منظر دیگر نماید بهر انظار و گری ظهور
 کمالات بحق سبحانه و شهود تعینات پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم تحقق و مقرر باد
 الحمد لله والصلوة علی رسول الله و آله و صحبا به اجمعین فقط

